۱۸. توحید صدوق (۱۴۰۳/۰۲/۰۵)

سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۲) - چهارشنبه، ۰۵ اردیبهشت ۱۴۰۳

- پیشگفتار (خلاصه)
- معنای ثنای جمیل در مادهی «صلات» در کتاب التحقیق
- معنای استمرار در مادهی «صلاة»
- معنای تأمین آتیه در مادهی «صلاة»
- ارتباط صلوات و مقام الوسیلهٔ برای پیامبر خدا صلّی اللهٔ علیهٔ و آلهٔ
- جمع بین تأمین آتیه در صلوات بر پیامبر خدا صلّی اللّهٔ علیهٔ و آلهٔ و نیل به رحمت در صلوات¬فرستندگان
- نحوهی ارتقای مقام پیامبر صلّی اللّهٔ علیهٔ و آلهٔ با صلوات و جمع آن با فوق لایتناهی بودن مقام ایشان
- تنظیر به مجموعهی اعداد طبیعی
- فوق لایتناهی بودن مقام پیامبر صلّی اللّهٔ علیهٔ و آلهٔ و ترفیع مقام الوسیلهٔ و افاضه¬ی ایشان با صلوات
- تنظیر به استاد و معلم
- فوق لایتناهی بودن مقام نورانیت پیامبر صلّی اللّهٔ علیهٔ و آلهٔ، در مقام وحدت در کثرت و ارتقای مقام نورانی ایشان در مقام کثرت در وحدت
- مرز بین فهم علوّ مقامات اهل البیت علیهم السلام با غلو
- تنظیر مقام فوق لایتناهی بودن اهل البیت علیهم السلام به آیینه
- فوقیت مقام نورانی اهل‌البیت علیهم السلام از اسفار اربعهٔ
- معنای سلام بر پیامبر خدا صلّی اللّهٔ علیهٔ و آلهٔ، در روایت کافی شریف

پیش‌گفتار (خلاصه)

سلسله درس گفتارهای شرح توحید صدوق در سال 1402 (جلسه هجدهم)؛ ادامه شرح ف
«وبالشهادتين يدخلون الجنة وبالصلاة ينالون الرحمة»
بررسی معانی «ثنای جمیل»، «استمرار» و «تأمین آتیه» در مداومت صلات؛ ارتباط میان تامین آتی
و مقام الموسیلة برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله؛ جمع بین ترفیع درجه پیامبر خدا صل
الله علیه و آله در واسطه فیض بودن و مقام فوق لایتناهی ایشان؛ مقام نورانیت در وحدت در کثر
و کثرت در وحدت؛ تنظیر مقام فوق لایتناهی بودن اهل البیت علیهم السلام به آیینه.

معنای ثانی جمیل در مادهی «صلات» در کتاب التحقیق

در شرح صفحهی هفتاد و سوم بودیم. در این جمله از خطبهی مبارکه بودیم که فرمودند:

> «وبالشهادتين يدخلون الجنة ، وبالصلاة ينالون الرحمة ، فأكثروا من الصلاة على نبيكم وآله ، إن اللّه وملائكته يصلون على النبي اي أيها الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليما. أيها الناس إنه لا شرف أعلى من الإسلام»[1].

همهی فقرهها به هم کامل ارتباط را دارند. در جلسهی گذشته دو-سه کلمه صحبت شد. بنده فراموش کرده بودم که چه عرض کرده بودم و لکن الحمدللّه با مرور چند لحظهای یادم آمد که چه بحثی کرده بودیم.

در جلسهی قبل از فرمایشی که مرحوم آقای مصطفوی در کلمهی «صلات» داشتند، صحبت کردیم:

> «فهذه المادة قد أكملت في العربية مستعملة في العبادة المخصوصة. و أما الأصل الواحد الاستقلالي في العربية في هذه المادة: هو الثناء الجميل المطلق الشامل للتحية و غيرها.
>
> «إن اللّه و ملائكته يصلون على النبي اي أيها الذين آمنوا صلوا عليه و سلموا تسليما»
>
> «هو الذي يصلي عليكم و ملائكته ليخرجكم من الظلمات إلى النور»
>
> «خذ من أموالهم صدقة تطهرهم و تزكيهم بها و صلّ عليهم إنّ صلاتك سكن لهم»
>
> «أولئك عليهم صلوات من ربّهم و رحمة»
>
> «كل قد علم صلاته و تسبيحه و اللّه عليم بما يفعلون»
>
> «و من الأعراب .... و يتخذ ما ينفق قربات عند اللّه و صلوات الرسول ألا إنّها قربة لهم»
>
> فينبغي أن يذكر هنا بعض ما يوضح و يبين المراد: 1- يدل بعض ما في هذه الآيات الكريمة على أن الحقيقة في هذه المادة ليست بعبادة أو استغفار-. هو الذي يصلي عليكم،. أولئك عليهم صلوات من ربهم- فان العبادة أو الاستغفار

> ال يناسبه تعالى. و أيضا ليست برحمة و ال تسبيح - و ملائكته يصلون، ... يصلّي عليكم و ملائكته - فانّ الرحمة أو التسبيح من الملائكة على الناس غير مناسب، مضافا الى ذكرهما في رديف الصلاة- صلوات من ربهم و رحمة، ... صلاته و تسبيحه»[2].

در جلد ششم فرموده بودند که اوالً اصل مادهی «صلو» و «صلی» در لغت دیگری آمده است ولی در زبان عربی هم اصلی دارد. فرمودند: «فهذه المادة قد اكملت في العربية»؛ «صلو» و «صلی» در زبان عبری، آرامی و ... ریشهای داشته است، ولی بهصورت متوحد در زبان عربی تکمیل شده است. چون اینها را قبلا خواندهایم، الان تنها اشاره میکنم. بعد فرمودند: «ينبغي ان يذكر هنا بعض ما يوضح و يبين المراد». اول گفتند: خیالتان راحت باشد که «صلات» بهمعنای استغفار و رحمت نیست. فرمودند: **«يدل بعض ما في هذه الآيات الكريمة على انّ الحقيقة في هذه المادة ليست بعبادة او استغفار»؛** صلات بهمعنای عبادت نیست. بعد هم آیاتش را آوردهاند. **«هو الذي يصلّي عليكم و ملائكته ليخرجكم من الظلمات إلى النور»؛** این یعنی عبادت میکند؟! **«أولئك عليهم صلوات من ربّهم و رحمة». «فانّ العبادة و الاستغفار لاينا سبه تعالى»؛** خداوند چطور عبادت میکند؟! چطور استغفار میکند؟!

«و ايضا ليست برحمة و ال تسبيح»؛ بهمعنای رحمت و تسبیح هم نیست. چرا؟! **«إنّ اللّه وملائكته يصلون...، فانّ الرحمة او التسبيح من الملائكة على الناس غير مناسب، مضافا الى ذكرهما في رديف الصلاة»؛** «صلوات من ربهم و رحمة»؛ خود رحمت که تکرار شده است، معلوم میشود معنایش فرق میکند. «كل قد علم صلاته و تسبيحه»؛ اینجا عطف توضیحی که نیست. اصل در عطف، غیر توضیحی است. لذا تأسیسی است. اساس اصل در عطف، تأسیس است، نه توضیح. وقتی اصل تأسیس باشد، دو معنا دارد. لذا میفرمایند: «قلنا انّ الاصل في المادة»؛ همانی که در عربی تکمیل شده است «هو الثناء الجميل».

---

[1]. شیخ صدوق، التوّحيد ج ۱، ص ۷۳.

[2]. علامهی مصطفوی، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۶، ص ۲۷۳.

معنای استمرار در مادهی «صلاة»

خب، ایشان بهمعنای «ثناء جمیل» گرفتهاند. در جلسهی قبل عرض کردیم که در کنار معنای «ثناء جمیل» که ثناء هم بهمعنای تحیة و ... باشد، محتملات دیگری هم هست. خلاصهٔ آن حرفها، این شد: مادهی «صلو» و «صلی» در اصل صاد و لام، در اشتقاق کبری با کلمات دیگری شریک است و شاید در اصل کلماتی که صاد و لام هست، یک جور معنای استمرار باشد. اما در خصوص «صلو» و «صلی»، واو استمرار بهسوی علو میبرد، یاء استمرار را بهسوی سفل میبرد. «في ﴿لدِّكْرِ ٱلْأَسْفَلِ مِنْ﴾ [1]؛ بهسوی سفل میبرد؛ پایین رفتن. «وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ﴾ [2]، «ثُمَّ لَنَصْلَوُنَّهَا﴾ [3]، «صلّوه» نه یعنی بالا ببرندش. یعنی یک پایین ببریدش. اما در «صلو»، واو برای بالا رفتن است. «صلّوا» یعنی استمراری بهسوی بالا. این یک نکته بود. ادامهی آن و نکتهی دوم که الآن روی آن خیلی عنایت دارم، این است ... .

شاگرد: معنای استمرار از چه بابی بود؟

استاد: در صاد و لام بود. عرض کردم در «وَلی»، «یلی»، از اینکه پشت سر آن در بیاید، یک نحو دنبالهدار شدن است. در «صاد» هم صفیر بود. نحو طبع صوتش بهمعنای چیزی بود که میتواند امتداد داشته باشد. این ذوقیاتی است که باید دید چقدرش درست در میآید. من تنها اشاره میکنم برای تشحیذ ذهن شریف شما، هر کجا ممکن است سر نخی برای مطالب درست باشد، ادامه دهید.

---

[1]. النساء، آیهی ۱۴۵.

[2]. الواقعة، آیهی ۹۴.

[3]. الحاقة، آیهی ۳۱.

معنای تأمین آتیه در مادهی «صلاة»

آنچه که الآن عرض من است و تأکید دارم، این است: «صلات» اینطور که ایشان فرمودند، صرفا بهمعنای «تحیة»، زنده باشی و امثال آن نیست. زنده بودن و تندرست بودن، یک نحو استمرار وجود یک شخص فی الحال است با وضعی که دارد. استمرار با وضعیت موجود است. به گمانم «صلات» بیش از این است. کاری ندارد که الآن دوام داشته باشی، حیات داشته باشی. «صلات» میگوید: الآن دارم فکر آیندهی برتر برای تو میکنم. «الصلاة علیک» یعنی دعا میکنم که لازمهاش استمرار در آینده است. کسی که آیندهی برتری دارد، ادامه هم دارد. هلیهی بسیطة، فرع و پایهی هلیهی مرکبة است. ولی «صلات» صرفاً برای هلیهی بسیطه نیست که زنده باشی. «الصلاة علیک» یعنی آیندهی برتر، راقی و عالی داشتن. نظر به آینده دارد و لذا این مثال را عرض کردم. اگر به کسی همینطور بگویی: «زنده باشی و سالم باشی» یک چیز است، اما در کلاس درس وقتی در خطاب به دانشآموزان یک کلاس میگویید: «پاینده باشید، موفق باشید و زنده باشید»، این زنده باشید، صرفاً خوردن چیزی نیست. دانشآموز در کلاس، الآن در یک مقامی قرار گرفته که برای آیندهاش تهیه مقدماتی میکند. در کلاس درس وقتی به او میگویید: زنده باشید، صرف این نیست که نفس بکشید. این تحیت در خطاب به یک عدهای یعنی آیندهی روشنی داشته باشید. نظر به آینده ارقی و اعلی دارد. این نکتهای است؛ ببینیم به دست میآید یا نه. فعلاً تأکید بنده این است که اصل معنای صلات، نظر به آیندهی آن شخص دارد.

شاگرد: منشأ این معنا چیست؟

استاد: همین استمرار به سوی بالا.

شاگرد 2: رفعت بالا.

استاد: بله؛ یعنی اگر صرف حیات بود، همان صاد و لام هم کافی بود؛ زنده باشی. اما تحیتی که در «صلو» هست، صرف استمرار حیات یا نعمت نیست. صرف متنعمبودن نیست. یعنی بهسوی بالا، طوری، استمرار داشته باشی. آیندهی تو برتر باشد و بالا بروی. با مواردی هم که ایشان فرمودند، استنادش به خداوند و پیامبرش و ... را بررسی میکنیم.

شاگرد: بهسوی بالا بودن، در کلاس یک طور فهم میشود، در زمین بازی یک طور فهم میشود، لذا این نگاه در هر ساختاری یک معنا پیدا میکند، این ساختار در خود صلات هست یا از آن مجرد است؟

استاد: معنای کلی صلات، از موارد و خصوصیات مستعمل فیه آن مجرد است. یعنی یک معنای کلی داریم که علماء تعبیری میکنند به روح معنا. روح معنا یک چیزی است که با همهی این موارد استعمال، سازگار است. خاستگاه موارد استعمال، بستری است که خود صلات در آن به کار رفته است. اصل معنای صلات، شاید این باشد.

حالا برگردیم به آیاتی که ایشان فرمودهاند. حضرت علیه السلام در این جمله فرمودند: «وبالشهادتين يدخلون الجنة»؛ اگر شهادتین بگویند، وارد بهشت میشوند «وبالصلاة ينالون

الرحمة»؛ با صلات، علاوه بر دخول به بهشت، به رحمت می‌رسند. اصل دخول بهشت، خودش یک چیزی است، اما هر چه صلات بیشتر باشد، رحمت هم بیشتر می‌شود. لذا می‌گویند: «فاکثروا». «فاکثروا» یعنی بهشت که می‌روید، اما صلوات بیشتر بفرستید تا رحمت شما بیشتر شود. این تأمین آتیه و علو و رفعت مقام شما، در بهشت، است. خب، چرا اکثار کنید؟ حضرت علیه السلام آیه را تلاوت کردند: «إن اللّه و ملائكته يصلّون على النبي يا أيها الذين آمنوا»؛ در اینجا این دو با هم می‌شود: «صلّوا علیه و سلّموا تسلیما»؛ السلام و التسلیم، فوری حضرت علیه السلام چه زیبا منتقل می‌شوند به: «أيها النّاس إنّه لا شرف أعلى من الإسلام». شهادتین،دخول به بهشت، نیل رحمت، خدا هم می‌فرماید: «صلّوا علیه» و بعد هم می‌فرماید: «سلّموا له تسلیما». بعد هم می‌فرمایند: «لا شرف أعلى من الإسلام». می‌بینید! همه‌ی اینها از نظر یک راول معرفتی با هم مرتبط است که حضرت علیه السلام، اینها را بیان فرموده‌اند.

ارتباط صلوات و مقام الوسیله برای پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله

حال فعلاً معنای «صلّوا» در اینجا چه می‌شود؟ با این توضیحی که بنده عرض کردم، معنایش این می‌شود: خدا و ملائکه «یصلّون علی النبی»؛ یعنی خداوند متعال و ملائکه، دارند تدبیر می‌کنند، نه اینکه صرفاً یک رحمتی بر پیامبرش می‌فرستند، ایجاد الرحمة، یعنی الآن رحمت بیاید. خب، این مانعی ندارد که دعا برای ایجاد الرحمة باشد. خدای متعال بر پیامبرش ایجاد رحمت می‌کند و ملائکه هم دعا می‌کنند که خدا، برای پیامبرش، ایجاد رحمت کند. این معنای معروف در «انّ‌اللّه و ملائکته ...» است. اما با این معنایی که بنده عرض کردم، یک مطلب اضافی در آن وارد می‌شود؛ اینکه خدا و ملائکه دارند برای پیامبرشان یک مقام بالایی را تأمین آینده می‌کنند. نه اینکه الآن صرفاً ایجاد رحمت برای او کنند. صرف تحیت به این معنا نیست. بلکه خداوند و ملائکه تدبیری می‌کنند که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، در آینده، مقام بالا داشته باشد. لذا حضرت علیه السلام فرمودند: «إذا سألتم اللّه فسلوه الوسيلة لي»[1]؛ شما در پیشگاه خداوند مدام دعا کنید که فردای قیامت به من پیامبر، مقام وسیله بدهد، که مقامی بالاتر از آن نیست. از روایتش هم بر می‌آید که مثل رأس مخروط می‌ماند؛ تنها یک نفر می‌تواند آنجا باشد. حضرت علیه السلام فرمودند: الوسیلة، منبری است که روی علوّ آن منبر، تنها یک نفر می‌تواند بنشیند که آن هم من هستم. ای علی! تو هم در پله‌ی بعدی هستی.[2] امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم، بر پله‌ی بعدی است. منبری است که مثل رأس مخروط، تنها یک نفر می‌نشیند. یعنی مقام وسیله، طوری است که دو بردار نیست. حال به چه صورت است؟ بالای منبر دو نفر نمی‌نشینند. گذاشته شده برای یک نفر. این هم به همین صورت است.

---

[1]. صفار قمی، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلّى اللّه عليهم، ج ۱، ص ۴۱۶.

[2]. علامه‌ی بحرانی، البرهان في تفسير القرآن، ج ۲، ص ۲۹۲.

جمع بین تأمین آتیه در صلوات بر پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و نیل به رحمت در صلوات¬فرستندگان

اگر به این صورت است، حال که خداوند و ملائکه آن مقام را برای پیامبرشان تأمین می‌کنند، شما هم همراهی کنید؛ «ای ایّها الذین آمنوا صلّوا علیه». شما هم به فکر تأمین آتیه، برای پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله باشید. نه صرفاً آلآن درود بفرستید و سلام به‌معنای تحیت باشد. آن مانعی ندارد، ولی بیش از آن، مراد است. «و سلّموا تسلیما»؛ وقتی تأمین آتیه می‌کنید، تسلیم او باشید. ان شاء اللّه به سلام می‌رسیم. وقتی این فراهم شد، شما و ملائکه و خدای متعال، همگی دست به دست هم داده‌اید تا یک آینده‌ی راقی، برای پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله برقرار کنید. خب، این چطور می‌شود؟ شما برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله درود می‌فرستید که مقام ایشان بالا برود، اما حضرت علیه السلام قبل از آن فرمودند: «و بالصلاة ینالون الرحمة»؟! خود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به رحمت می‌رسد ای خودشان به رحمت می‌رسند؟! این چطور می‌شود که «بالصلاة ینالون الرحمة فاکثروا»؛ یعنی کاری کنید که با اکثار، شما به رحمت بیشتر برسید. اما اگر صلات به معنا تأمین آتیه باشد، شما «صلّوا علیه»، شما برای او تأمین آتیه کنید. اگر شما برای او تأمین آتیه می‌کنید، پس چه چیزی گیر شما می‌آید؟! شما چرا به تأمین آتیه‌ی او، نائل به رحمت می‌شوید؟! رابطه‌ی بین این‌ها چیست؟

نحوه‌ی ارتقای مقام پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با صلوات و جمع آن با فوق لایتناهی بودن مقام ایشان

توضیحی که در اینجا هست – علماء هم بیانات خوبی دارند - مطالب مختلفی گفته می‌شود، خلاصه‌اش این است: اساس این رابطه که بسیار زیبا است ...؛ نوعاً در اذهان می‌آید آیا وقتی ما صلوات می‌فرستیم، مقام پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله بالا می‌رود یا نمی‌رود؟ سؤال خیلی رایج است. این رابطه‌ی متقابل، در اینجا، جواب آن است. مقام بالا می‌رود یا نه؟ با این توضیحی که الآن دادیم، هم مقام بالا می‌رود و هم نمی‌رود.چرا مقام بالا نمی‌رود؟ به‌خاطر این‌که خدای متعال وقتی می‌خواسته است، پیامبرش را پیامبر قرار بدهد، آنچه را که کافی برای اصل همه‌ی کمالات است، به ایشان داده است. تعبیر می‌کنند به خلاصه‌ی موجودات. خب، این مقام چطور می‌خواهد بالا برود؟ از طرف دیگر عده‌ای می‌گویند – از وجهی هم درست هم هست - کمالات که نهایت ندارد، بی‌نهایت که حد ندارد. هر چه پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله کمال داشته باشند، آخرش بی‌نهایت یعنی بالاتر از او هست. خب، پس چون خدا بی‌نهایت است، ما دعا می‌کنیم که خدا بدهد. پس مقام هم بالا می‌رود. آیا به این صورت هست یا نیست؟

سؤال کنونی بنده این است: آیا این مسلم است که چون کمالات بی‌نهایت است، پس هر مقامی را در نظر بگیری، می‌توان روی او گذاشت و او را بالاتر برد؟ آیا خود این حرف، به طور مطلق، حرف درستی است؟! اصل حرف که معلوم است درست است. به‌طور مطلق هم همینطور است یا خیر؟

شاگرد: مقام وسیله را که فرمودید، دو بردار نبود.

استاد: قبل از اینکه به اینها برسیم، می‌خواهم مثال‌های ساده‌تری عرض کنم.

شاگرد 2: خود خدای متعال.

استاد: بله؛ لایتناهی شدّتا عدّتا است. او فوق این است. درست است. مثال‌های ساده‌تری را می‌خواهم بگویم که وقتی همینطور مطرح شود، می‌توان فهمید.

شاگرد: قبلاً مثال به کره‌ی بی‌نهایت می‌زدید. وقتی زمان اضافه شود، دوباره بی‌نهایت می‌شود.

استاد: آن، مثال در فرض بود. مثال خیلی خوبی بود. کره، در ابعاد ثلاثه، بی‌نهایت می‌شود. چنین کره‌ای چند تا مفروض است؟ کره‌ای که از حیث محیطش بی‌نهایت برود، چند تا از این کره داریم؟! با محاسبه‌ی بعد چهارم، کره‌های متعددی داریم اما بدون محاسبه‌ی بعد چهارم، چنین کره‌ای که از حیث ابعاد ثلاثه بی‌نهایت باشد، یکی است. یعنی بی‌نهایت مساوق با وحدت است. اما وقتی بعد

چهارم را می‌آوری‌د، این‌طور نیست. یک کره‌ای در یک آن است و در آن دیگری، کره‌ی دیگر اما بی‌نهایت می‌آید. این مطلب درستی است. اگر یادتان باشد در همین کره‌ها، طبایع بالاتری هم بود. چون در نهایت این کره‌ها فرد کره بودند. طبایع بالاتر از این‌ها هم بود. قبلاً مثال دیگری عرض کرده بودم که الآن می‌خواهم برای شاهد بیاورم.

تنظیر به مجموعه‌ی اعداد طبیعی

اگر ای‌دات‌ان باشد، مثال مجموعه‌ی اعداد را عرض می‌کردم. مجموعه‌ی اعداد طبیعی. همه‌ی ما که به کلاس‌های دبستانی و ... رفته‌ایم، با این اسم آشنا هستیم. مجموعه‌ی اعداد طبیعی، یعنی از صفر ای یک شروع کنید و تا بی‌نهایت بروید. خب، کجا پایان اعداد است؟!؛ پایان ندارد. مجموعه‌ی اعداد را هر چه جلو بروید و به آخرین عدد برسید، دوباره یکی روی آن می‌گذارید و جلو می‌رود. پایان ندارد.

حال سؤال بنده این است: به این مجموعه توجه کنید. مجموعه‌ی بی‌نهایت اعداد طبیعی. می‌توانید مقام این مجموعه را بالاتر ببرید؟! هر چه عدد به آن اضافه کنید، مقام این مجموعه بالاتر می‌رود؟! اعضای آن را زیاد می‌کنید، اما آن مجموعه که یک رتبه ثابتی برای خودش دارد. مجموعه‌ای است که بی‌نهایت عضو دارد.

مقصود بنده روشن است؟!

البته از حیث ریاضی می‌توانید، بگویید که مجموعه‌ی اعداد صحیح مثبت و منفی. آن مقام را بالا برده‌اید، ولی تعداد عضو را که زیاد نکرده‌اید. بله؛ مجموعه را طوری تعریف کرده‌اید که مقامش بالا رفته است. رتبه‌ی مجموعه‌ی اعداد صحیح از رتبه‌ی مجموعه‌ی اعداد طبیعی بالاتر است، اما با اضافه کردن بی‌نهایت عضو به مجموعه‌ی اعداد طبیعی، نمی‌توانید مقام خود آن را بالا ببرید. آن خودش یک مقام ثابتی دارد که بی‌نهایت عضو، به‌معنای بالا بردن رتبه‌ی او نیست. این مثال ساده‌ای است. یعنی رتبه‌ی ماهوی برای مجموعه. یک مجموعه یک فرمول دارد. یک رتبه‌ی ماهوی دارد که این فرمول اجازه می‌دهد که یک، داخل آن بیایید و منفی یک داخل آن نیایید. منفی یک جزو آن نیست. این رتبه‌ی ماهوی و ذاتی که برای مجموعه قرار می‌دهید، این رتبه، یک رتبه‌ی ثابت عقلانی است. این هم بالا نمی‌رود و همه‌ی اعضای خودش را هم دارد. هر چه هم می‌خواهید به آن عضو اضافه کنید.

بنابراین با این مثال می‌خواهم این را عرض کنم: ممکن است خداوند متعال به کسی مقامی بدهد که هر چه بسط ذیل او ادامه پیدا کند، اصل مقام او بالا نرود ولو سعه‌ی بسط افاضات او بیشتر شود.

شاگرد: اکملیت مقامات اهل البیت علیهم‌السلام تابع کم و کیف نیست. یعنی از خلقت نورانی چه از نظر کم و چه از نظر کیف، بی‌نهایت کامل را دارند. اگر بخواهد چیزی اضافه شود با این معنا خیلی جور در نمی‌آید. یعنی نبود آن‌ها یک نحو نقصان است.

استاد: خیر؛ درست بر عکس این را می‌گویم.

شاگرد: شما می‌گویید یک عددی به آن مجموعه اضافه می‌شود. با اینکه آن مجموعه در کمال اکملیت هست، ولی یک عدد را اضافه می‌کنید.

استاد: بنده به مجموعه مثال زدم. مجموعه را که نمی‌خواهم به آنجا ببرم. هنوز ماندهٔ است تا آنجا را توضیح بدهم. فعلاً مثال زدم که ببینید ممکن است چیزی با اینکه اعدادش تا بی‌نهایت ادامه دارد، اما آنچه که بر این بی‌نهایت سیطره دارد، مقامش ثابت است. فقط برای همین مثال زدم. اما برای ما نحن فیه، هنوز توضیح ندادهام که منظورم چیست. آنچه که شما گفتید، درست است، لذا اول عرض کردم که این مقام از یک حیث بالا نمی‌رود، از حیث دیگری بالا می‌رود. آن حیث نرفتنش را شما توضیح دادید و بنده هم عرض کردم. مقام نورانیت برای جایی است که وقتی خداوند متعال، آن مقام را به آن‌ها بدهد، همه چیز را داده است؛ کم و کیف و در برخی از اصطلاحات وجود منبسط می‌گویند. از این حیث، آنجا چیزی کم‌بود ندارد.

فوق لایتناهی بودن مقام پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و ترفیع مقام الوسیلة و افاضه¬ی ایشان با صلوات

خب، چرا ما صلوات می‌فرستیم؟! چرا خداوند متعال صلوات می‌فرستد؟! این را باید توضیح بدهیم. الآن می‌خواهم این را عرض کنم.

ببینید با فرض اینکه مقامی است که ثابت است، اکثار صلوات که به خود ما برمی‌گردد، این است: چرا مقامی که منبر است و بالا گذاشته شده است، مسمی شده است به «وسیله»؟ همینطوری؟! یک مقامی است که اسمش وسیله است و شما دعا کنید؟! تسمیه‌ی مقام به یک اسم، جزاف نیست؛ بدون حکمت و بدون ملاحظه نیست. خب، چرا آن مقام، وسیله است؟ وسیله به چه معنا است؟؛ وسیله‌ی به‌معنای وساطت است. وسیله، واسطه است. خود حضرت علیه السلام که دارند همه چیز را به عقلاء می‌گویند. آن مقامی که می‌گویم، برای من دعا کنید، مقام من نیست، برای وسیله بودن من است. چقدر روشن می‌شود. حالا «فاکثروا». یعنی چه؟ یعنی مقامی که خداوند متعال به من داده است؟ آن یک مقام ثابت است. چون اصلش و اندرونش بی‌نهایت است، بالاتر نمی‌رود. ولی هر چه شما خودتان را به من وصل کنید، سفره‌ی من، برای افاضه، گسترده‌تر می‌شود. سفره برای وسیله بودن، گسترده‌تر می‌شود. پس در آتیه دارید مقام من را بالاتر می‌برید. دارید مقام سفره‌ی افاضه‌ی من را گسترده‌تر می‌کنید. «بالصلاة ینالون الرحمة»؛ هر چه صلوات بفرستید، شما به رحمت می‌رسید. رحمتی که واسطه‌ی نزول آن رحمت و ظهور آن رحمت، در ظرف شما، مقام او است.

تنظیر به استاد و معلم

شاگرد: صلات خداوند متعال، چه معنا می‌شود؟

استاد: صلات خداوند، یعنی خدای متعال برای پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله دارد کاری می‌کند که در آیندهٔ بسط مقام افاضه پیدا می‌کند. مثالش را در جلسه‌ی قبل گفتم. استادی هست که وقتی در یک ساعت درس می‌دهد، قرار نیست بیشتر یاد بگیرد. می‌گویی‌م: استاد گرامی این مطلب فنی را در یک ساعت بیان کردی، چقدر بر علم تو افزوده شد؟ بر می‌گردد و می‌گوید بینی و بین اللّه هیچ؛ هر چه را می‌دانستم، گفتم و بیشتر هم نشد. اما همین استاد، یک وقتی هست که مطالبی را می‌گوید و چیزی بر او افزوده نمی‌شود ولی یک شاگرد داشت. یک شاگرد نشسته بود و گوش داد و استفاده کرد و حرف‌های استاد را شنید. یک وقتی در کلاس او بیست نفر بودند. یک وقتی هم یک شبکه‌ی ماهواره‌ای بود و میلیون‌ها نفر استفاده کردند. استاد یکی، مطلب یکی، بالاتر هم نرفت، اما وقتی میلیون‌ها نفر از او استفاده می‌کنند، سفره‌ی افاده‌ی او بالاتر است. می‌گویی‌م: وقتی میلیون‌ها نفر گوش می‌دهند، مقام استادی او بالا رفت. نه مقام علمی او، بلکه مقام استادی او در افاده بالاتر رفت. الآن عده‌ی زیادتری از او استفاده می‌کنند.

شاگرد: یعنی خداوندی که همه‌ی کمالات را داشته است، دیگر نداشته بدهد؟ در این صورت، این نقصان خداوند می‌شود و ای اینکه ائمه علیهم السلام قابلیت بیشتری نداشتند؟ این نقصان برای ائمه علیهم السلام می‌شود.

استاد: این هم تشقیق خوبی است که عرض می‌کنم.

شاگرد 2: در مقام بساطت، در نهایت، آن‌ها خودشان را در معرض قرار می‌دهند. آن طرف را نبینی‌م، از این طرف ببینی‌م. بساطت سر جای خودش است. نه اینکه اگر اضافه شود، این بساطت زیاد شود، آن بساطت در بی‌نهایت است، از این طرف هر چه خودمان را در معرض قرار بدهی‌م، معنای صلوات می‌شود.

فوق لایتناهی بودن مقام نورانیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، در مقام وحدت در کثرت و ارتقای مقام نورانی ایشان در مقام کثرت در وحدت

استاد: خب، مقام افادهی آنها بالاتر میرود ای خیر؟

شاگرد ۲: آن مقام نورانیت، دارای حد و حدود نیست. آن، خودش بینهایت است. ما با صلوات فرستادن، خودمان را در معرض آن افاضه ای که هست قرار میدهیم. ولی آن طرف همین بساطتی هم که میفرمایید نیست. آنجا همه چیز بینهایت است.

استاد: اگر بخواهم به اصطلاحات کلاسیک عرض کنم، مقام نورانیت دو مقام دارد. یک مقام کثرت در وحدت دارد و یک مقام وحدت در کثرت. اینها تفاوت میکنند. این چیزی که الآن شما تأکید میکنید، فقط به مقام نورانیت نگاه میکنید که فقط در باب کثرت در وحدت است و حال اینکه اینطور نیست. آن مقام، بساطتی دارد که شئونات متکثرهی بینهایت هم در آن موجود است. اما یک مقام «انفسکم فی النفوس» و مقام سرایان و مقام وحدت در کثرت دارد. یعنی الآن یک نفری که دارد صلوات میفرستد، اینطور نیست که هیچ ربطی به مقام نورانیت نداشته باشد. بلکه الآن دارد یک شأن فرقی برای مقام نورانیت احداث میکند. کسی که الآن صلوات میفرستد، دارد یک شأن فرقی برای آن مقام ایجاد میکند. پس شأن جمعی آن مقام اضافه نمیشود، چون خودش بینهایت است. یعنی حتی فوق بینهایت است. اما اینجا، با نفس صلوات فرستادن، خودش دارد متنعم میشود به صلواتی که شأن فرقی او است. نمیدانم مقصودم را رساندم ای خیر؟

شاگرد: صلوات خداوند را دوباره میفرمایید؟ در ما سعه ایجاد میشود بهخاطر اینکه در معرض این نور و افاضه قرار میگیریم. ولی خداوند متعال به چه صورت این سعه را ایجاد میکند؟

استاد: دو آیه را در کنار هم بگذارید: «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»[1]. این یک آیه است. آیه دیگر: «الر كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»[2] خداوند بر تو کتابی را نازل میکند تا بتوانی مردم را به

سوی نور، اخراج کنی. یعنی شما دارید برای آنها تأمین آتیه میکنید، خداوند هم کتاب را میآورد تا برای تو تأمین آتیه کند که رسولی هستی که مخرج آنها به سوی نور هستی. پس خداوند «یصلّی علیک»؛ یعنی خداوند کاری میکند که در آینده، مقام تو در افاده، بالا میرود. مدام گسترش پیدا میکند.

شاگرد: «یصلی» را همان افاضهی مقام وسیله گرفتید؟ یعنی «انّ اللّه یصلّی» همان افاضهی مقام وسیله است یا بعد از آن است؟

استاد: الآن مقام وسیله دو تا شد. یک مقام وسیلهی بهمعنای شأنیت، یک مقام وسیله، بهمعنای بسط فعلیت افاضه.

شاگرد 2: به تعبیر شما یک مقام وسیله، مقام طبیعت میشود و یک مقام وسیله، مقام فرد میشد. اولی که خداوند متعال داده است، طبیعت را داده و بعد هم فرد تشکیل میشود.

استاد: بله؛ به یک معنا نزدیک شدید. شما فرمایشتان را دوباره بفرمایید.

شاگرد: خداوند متعال اگر کمال بیشتری نداشته تا بدهد، این عجز برای خداوند است و اگر ائمه علیهمالسلام قابلیت نداشتند، این نقص برای اهلالبیت علیهم السلام است.

استاد: بعضی اصطلاحات کلاسیک که علماء در کتابها گفتهاند، مطلب را زودتر میرساند. لذا طبق همان اصطلاحاتی که رایج است، میگویم. آیا خدای متعال، دیگر، کمالات ندارد که بدهد؟ خدای متعال در مقام نورانیتی که به معصومین علیهمالسلام داده، آن مقام طوری است که بالاتر ندارد. نه اینکه بالاتر دارد و خداوند ندهد. یعنی به آنها مقامی داده است که بالاتر از آن نیست و لذا اگر در کتابها نگاه کنید، میگویند: وحدت خدای متعال که کمال مطلق است، وحدت حقهی حقیقیهی اصلیهی ذاتیه است. اما برای حقیقت محمدیه صلّی اللّه علیه و آله، این تعبیر را دارند: وحدت حقهی حقیقیهی ظلیة. یعنی تفاوتش تنها به اصالت و ظلیت است. تفاوت همین است و لذا، فقط باید آن مقام را تصور کنیم. اگر مقام حقهی حقیقیهی ظلیة را تصور کردیم که به چه معنا است، میبینیم همینطوری که خداوند متعال دو ندارد، آن هم دو ندارد و لذا، کمالات آن مقام، فوق لایتناهی است. یعنی حتی برای «لایتناهی» هم تعبیر دقیق علمی نیست. لایتناهی نیست، همان وحدت ظلیه، فوق لایتناهی است. توضیح آن را قبلاً در همین جلسات دادهام. عرض کردم با اینکه مخلوق هستند، اما از حیث کم و کیف کمالات، لایتناهی، بلکه فوق لایتناهی است. همین کرههای که ایشان گفتند را به طبایع بردیم؛ مقام اصلی فوق طبایع است. یعنی حتی طبایع و اعیان ثابته، ظل آن هستند. اگر این را تصور کردید، یک بخشی از فرمایش شما جواب داده میشود. خداوند متعال، به آنها مقامی داده که اینطور است. لذا حضرت علیه السلام فرمودند: از هفتاد و سه حرف اسم اعظم، هفتاد و دوتا از آن نزد ما است. یک اسم است که «استأثره اللّه لنفسه»[3]. یک حرفش را برای خودش نگه داشته است. چندین بار عرض کردم که احتمالاً اسم مستأثر، باطن همین مقام است. اگر این را هم بردیم، واجب الوجود میشود. اسم مستأثر، تنها ما به التفاوت آن مقام با واجب الوجود است. اگر این اسم مستأثر را هم میخواست، بدهد، واجب میشدند که نمیشود.

شاگرد: برخی از روایات مشعر به این است که همین اسم مستأثر را اهلالبیت علیهم السلام دارند، ولی در جملهی «لافرق بینک و بینهم الّا انّهم عبادک»[4] مقام ظلیت را میگوید.

---

[1]. الاحزاب، آیهی ۴۳.

[2]. ابراهیم، آیه ۱.

[3]. محمد بن حسن الصفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۰۸.

[4]. شیخ طوسی، مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۸۰۳.

مرز بین فهم غلوّ مقامات اهل البیت علیهم السلام با غلو

استاد: نگویید، دارند. ما که می‌گوییم باطن این اسم است، یعنی دارند اما بطوان؛ آن اسم حتی برای خودشان، ظهور نمی‌کند. اگر بکند، واجب الوجود می‌شوند. تفاوت بین «عبادک و خلقک» این است.

این شق اول فرمایش شما بود. بنابراین، آن مقام به این صورت است. فقط باید تصور شود. تا مادامی هم که تصور نکرده‌ایم، باید صبر کنیم. مکرر عرض کرده‌ام که اهل البیت علیهم السلام، همه‌ی ما را از غلو پرهیز داده‌اند. یعنی چه؟ یعنی مقام این مطالب به قدری بلند و دقیق و ظریف است که شخص به جای علوّ، بالفاصله، به غلو مبتلا می‌شود. فرقش چه بود؟ علو بلندی حقیقی است. غلو بلندی بیخودی و توهمی است. عالی عالی است، اما غالی ... . تفاوت عین و غین است. بنابراین تا نفهمیدیم، جلو نمی‌رویم. ولی اصل، باید تصور شود.

تنظیر مقام فوق لایتناهی بودن اهل البیت علیهم السلام به آیینه

شاگرد 2: این فرمایشتان را می‌توان نسبت به خدای متعال آورد؟ خدای متعال کمالات محض است، تا خلق ایجاد نشود و به مرحله‌ی فعل نیاید و کمالات ظهور نکند، کمالی در این عالم محقق نشده است. در عین حال، وقتی کمالی به این عالم می‌آید، چیزی به خداوند متعال اضافه نشده است.

استاد: بله؛ در مورد این فرمایش شما هم مفصل کتاب‌ها و رساله‌ها نوشته شده است. «کنت کنزا مخفیاً فاحببت ان اعرف»، به این حبّ، حبّ استجلاء می‌گویند. «احببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف». همان شعر معروف؛ «من نکردم خلق تا سودی کنم*** بلکه تا بر بندگان جودی کنم». جود، یعنی مقام بسط افاضه‌ی من صورت بگیرد. این‌ها مطالبی است که از حیث کلی معرفت، به هم مربوط است.

شاگرد: عرض کردم اگر کمالات پایانی داشته باشد، این عجز برای خداوند است، اگر قابلیت قابل نباشد، برای اهل‌البیت علیهم السلام نقص است.

استاد: بنابراین کمالات خداوند متعال پایان ندارد و برای او عجزی نیست. مقام اصلایی که به اهل‌البیت علیهم السلام داده است، چون وحدت ظلیه است، فوق لایتناهی است. ببخشید، حرف تو حرف می‌شود؛ ملائکه گفتند: «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ»[1]، خدا رحمت کند آن آقا را!

می‌گفت: بعضی از علماء می‌گفتند: خداوند متعال گفت: «قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»[2]؛ یعنی من عالم می‌خواهم، مقدس نمی‌خواهم! شاید یکی از علمای بزرگ تهران بودند. ولی من در یزد از ایشان شنیدم. آن عالم می‌گفته است: خداوند به این صورت جوابشان داد: «قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، وقت در ادامه دارد: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»؛ بله استثناء، «کلّها» خیلی تعبیر عجیبی است یعنی یک مقامی است که مباحثش جای خودش است. این مقام علم شد. خدای متعال آن مقام را داده است.

شاگرد: یعنی خداوند متعال بیشتر ندارد؟

استاد: من این سؤال را از شما می‌پرسم، خدای متعال الآن کمالات دارد یا ندارد؟ از این کمالاتی که دارد، برای او، بیشترش ممکن هست یا نیست؟! می‌شود یا نمی‌شود؟ چرا نمی‌شود؟ کمالات که بی‌نهایت است؟!

شاگرد: در خداوند متعال بی‌نهایت است.

استاد: بسیار خب. در خداوند متعال بی‌نهایت است. حالا اگر آمدیم این کمالات بی‌نهایت را علی لانهایته، در یک مرآتی انداخت، این مرآت چیزی کم دارد یا ندارد؟ صحبت سر همین است که خداوند متعال، یک مقامی به آنها میدهد که مقام مرآتیت تامه است. «علّم الآدم الاسماء کلّها». ولذا میگویند: «نحن الاسماء العظام»، اسم اعظم. پس آن مقام طوری است که اگر تصورش کردیم، این اشکال نمیآید. ابوذر شنیده بود که اساس ایمان محقق نمیشود الّا به معرفت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به نورانیت. ولی میدید چیزی از این بلد نیست. راه افتاد و آمد محضر رفیق شفیقش، جناب سلمان سلام اللّه علیهما. گفت: من شنیده‌ام که معرفت امیرالمؤمنین علیه السلام به نورانیت، اصل و اساس ایمان است، شما میتوانی کمکم کنی و من را جلو ببری؟! روایت در بحار الانوار هست. ایشان گفت: خود حضرت علیه السلام هست، دوتایی با هم محضر خود ایشان میرویم. راه افتادند و رفتند. بعد چه شد؟؛ حضرت علیه السلام فرمودند: «ای سلمان ای جندب». شروعش چیست؟؛ شروع کلام حضرت علیه السلام چه بود؟ «ای سلمان ای جندب! ان معرفتی بالنورانیة معرفة اللّه عز و جلّ و معرفة اللّه عز و جل معرفتی بالنورانیة»[3]. حضرت علیه السلام با این شروع، روی دست همه، حساب پاک ریختند. همینی که الآن عرض کردم. یعنی مرآتیت است، اگر اصل آن مقام را بخواهید، این میشود.

شاگرد: از همینجا میتوان این را برداشت کرد، مقام نورانیت فوق لایتناهی است. این سؤالات از عالم حد و حدود است. لذا حل نمیشود. وقتی به مقام نورانیت و لاحدیت رفتید، اصلاً این سؤالات مطرح نمیشود.

---

[1]. البقرة، آیه‌ی ۳۰.

[2]. همان.

[3]. محمد بن علی بن الحسین العلوی، المناقب، ص ۱۸و علامه‌ی مجلسی، بحار الأنوار (چاپ: دار إحیاء التراث العربی)، ج ۲۶، ص ۱ - ۲.

فوقیت مقام نورانی اهالل‌بیت علیهم السلام از اسفار اربعة

استاد: در مقام وحدت در کثرت به این صورت است. یعنی یک واحد است که در دل این واحد کثرات است. اما نه به نحو کثرت، به نحو سذاجت، به نحو بساطت، به نحو اندماج است. هر چه تعبیری دارد. اما این منافاتی ندارد ... .

شاگرد 2: طبق سفر اول پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، به تجلی ذاتی می‌رسند و سفر تمام می‌شود. ولی آقایان می‌گویند سفر دوم نهایت ندارد و این غیر از بحث بسط سفره‌ی فیض است. خود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در سفر دوم، تا بی‌نهایت در اسماء، سیر می‌کند. بنابراین دو مرحله می‌شود، یکی بسط سفره‌ی فیض است که تمام نمی‌شود به کمالات اضافه می‌شود، یکی هم سفر دوم است که واقعاً به کمالات اضافه می‌شود که مخصوص خود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است.

استاد: ببینید دقیقاً سیر من الحق فی الحق ای الی الحق که می‌فرمایید، غیر از مقام نورانیت است. الآن یک سالکی را در نظر گرفته‌ایم که «من الخلق الی الحق» رفته است. آنجا دوباره دارد سیر می‌کند. اینها اعیان ثابته مقامات دون هر پیامبر و امامی است. مقام نورانیت که جمع همه‌ی اینها است، دارد کل این چهار سیر را مدیریت می‌کند. یعنی حتی سفر رابع را که بر می‌گردد و جمع الجمع برایش صورت می‌گیرد، مدیر اصلی همه‌ی اینها، به مقام نورانیت، بر می‌گردد. نباید اینها مخلوط شود. وقتی شما سالک را در نظر می‌گیرید، یعنی از آن مقام بیرون آمده‌اید و دارید ظهور یک شأنی از آنکه در عالم ناسوت هبوط کرده و دارد از عالم ظلمت و حجاب به‌سوی نور سیر می‌کند و بعداً در نور علی نور می‌رود، همه‌ی اینها را اگر جمع کنید، تازه یکی از شئونات مقام اصلی نورانیت می‌شود و لذا امیرالمؤمنین علی علیه السلام، نسبت به هبوط جسمانی و مادی که همه‌ی مردم می‌دیدند، با جایی که به تعبیر استاد در درس اسفار روی منبر نشسته‌اند، اما در مقامی هستند که می‌گویند: «انا نور، انا آدم الاول». سالکی که از اینجا می‌خواهد سیر کند که نمی‌تواند، بگوید: «انا آدم». آدم هم یکی از شئونات است. آنجا که «انا آدم» می‌گوید، آنجا مقام سرایان خودش را در همه‌ی اینها دارد که آبشخورش از آنجا است.

شاگرد: مقام جمعی تمام اسفار اربعة را می‌فرمایید؟

استاد: بله؛ همه‌ی اینها برای همه‌ی مرسلین است. برای همه‌ی آنها، اینها به آن بر می‌گردد. لذا عرض کردم تا زمانی‌که درست تصور نکرده‌ایم، عجله نکنیم. تصور آن بسیار مهم است.

معنای سلام بر پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله، در روایت کافی شریف

مطلبی را برای هفتهی دیگر عرض کنم. در کافی شریف یک روایت هست که بینی و بین اللّه اگر کسی تمام کرهی زمین ملک یک انسان باشد، به قیمت بالا و با خون دل هم خریده باشد، بعد بگویند این حدیث را با اموالت بخر، بینی و بین اللّه، این روایت را به ثمن بخس خریده است. یعنی ارزش این روایت از این همه پولی که میخواهد به ازای آن بدهد، خیلی بالاتر است. چه آوردهای و چه میخواهی بخری؟! این حدیث در جلد اول کافی، صفحهی چهارصد و پنجاه و یک است. به منزل رفتید، نگاه کنید. کتاب الحجة، باب مولد النبی صلّی اللّه علیه و آله، حدیث سی و نهم:

> «عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَا مَعْنَى السَّلَامِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا خَلَقَ نَبِيَّهُ وَوَصِيَّهُ وَابْنَتَهُ وَابْنَيْهِ وَجَمِيعَ الْأَئِمَّةِ وَخَلَقَ شِيعَتَهُمْ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ وَأَنْ يَصْبِرُوا وَيُصَابِرُوا وَيُرَابِطُوا وَأَنْ يَتَّقُوا اللَّهَ وَوَعَدَهُمْ أَنْ يُسَلِّمَ لَهُمُ الْأَرْضَ الْمُبَارَكَةَ وَالْحَرَمَ الْآمِنَ وَأَنْ يُزَلِّلَ لَهُمُ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ وَيُظْهِرَ لَهُمُ السَّقْفَ الْمَرْفُوعَ وَيُرِيحَهُمْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَيُمَكِّنَ لَهُمُ الْأَرْضَ الَّتِي يُبَدِّلُهَا اللَّهُ مِنَ السَّلَامِ وَيُسَلِّمُ لَهُمْ فِيهَا مَا شَيَّعَ فِيهَا قَالَ لَا خُصُومَةَ فِيهَا لِعَدُوِّهِمْ وَأَنْ يَكُونَ لَهُمْ فِيهَا مَا يُحِبُّونَ وَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى جَمِيعِ الْأَئِمَّةِ وَشِيعَتِهِمُ الْمِيثَاقَ بِذَلِكَ وَإِنَّمَا السَّلَامُ عَلَيْهِ تَذْكِرَةُ نَفْسِ الْمِيثَاقِ وَتَجْدِيدٌ لَهُ عَلَى اللَّهِ لَعَلَّهُ أَنْ يُعَجِّلَهُ جَلَّ وَعَزَّ وَيُعَجِّلَ السَّلَامَ لَكُمْ بِجَمِيعِ مَا فِيهِ»[1].

در مرآة العقول هم در جلد پنجم، صفحهی دویست و شصت و هشت و در وافی، جلد چهاردهم، صفحهی هزار و سیصد و پنجاه و شش آمده است. مرحوم فیض و مرحوم مجلسی، بیانات خوبی برای این حدیث دارند. این حدیث از آنهایی است که اگر سالها و سالها برگردی و دوباره مطالعه کنید، هر هفته، نگاهش کنید، سالی نگاهش کنید، آنچه را که عرض کردم، تأیید میکنید. حضرت علیه السلام، در این حدیث، خیلی مطلب گذاشتهاند. معنای سلام چیست؟ حضرت علیه السلام چه کار کردهاند! رفتید منزل نگاه کنید. یک دم و دستگاهی دارد. «السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ» را چندین بار دیگر عرض کردهام. در آخر کار میگویند اصل سلامی که میدهیم، «تَذْكِرَةُ نَفْسِ الْمِيثَاقِ». این روایت کاملاً به بحث ما مربوط است. چون آیهی شریفه میفرماید: «و یسلّموا تسلیما». غیر از تسلیم و اسلام، بهمعنای سلام دادن هم هست، «السلام علی رسول اللّه» هم هست. سفارش بنده این است. برای این بحثهایی که امروز شد، تکرار پشت تکرار. اول تلاش کنید در تصور درستش. اگر آن مطلبی که عرض شد را انسان درست تصور نکند، مضلّ است، میافتد و پرت میشود. پرت شدنهای ناجور. تا تصور درست نکردید، عجله نکنید. تصور درست نیاز دارد و الّا انسان خودش را از فیوضات بعدی محروم میکند و ای اگر محروم هم نشود، خدایی نخواستهبه اشتباههایی میافتد که ال

یستدرک است.

و الحمدللّه ربّ‌العالمین و صلّی اللّه علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

---

[1] الكافي- ط الاسلامية ونیسندە : الشيخ الكليني جلد : ۱ صفحه : ۴۵۱